[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الملک العلام والصلوة والسلام علی نبیه محمد خیر الانام و آله و اولاده
البررة الکرام اما بعد بر ارباب دانش و اصحاب بینش مخفی نماند
که رساله حساب فارسی علامه مولانا علاء قوشچی در علم حساب اشتهار
تمام و رواج ما لا کلام دارد و مبتدیان از آن نفعی کامل و حظی
شامل [illegible] حاصل می‌شود لیکن چون [illegible] بعضی مباحث
[illegible] و خطا [illegible]
[illegible] محمد بن سلطان حسین اصفهانی
[illegible] این رساله [illegible] این مباحث [illegible]

و چون [illegible] عربی بود و بعضی از [illegible]
[illegible] تحریر [illegible] از [illegible] زبان فارسی
[illegible]
[illegible]
[illegible] این رساله [illegible] مقدمه [illegible]
[illegible] مشتمل است بر [illegible] اصل اول
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مقداری منفی باشد و اثبات شد بر آن جزو مزید کنی یعنی استثنا را [illegible]
کنی و همین مقدار بر جزو دیگر که معادل آن جزو است مزید کنی مثلا هر پنج
کم چهار الا ده جذر که معادل سی و شش الا ده جذر [illegible]
پس در عمل باید از این دو جزو عددی مستثنی شده جبر عبارت از آنست
که ده الا ده جذر که منفی جزو اول است بر آن مزید کنی و همین ده جذر
بر جزو ثانیه که معادل اوست مزید کنی بعد از آن یک جذر [illegible]
بر جزو اول که معادل اوست مزید کنی تا سوال راجع شود [illegible]
ده عدد و مال و جذری که معادل سی و شش واحد و ده جذر [illegible]
و دو جزو سی و شش واحد و مال که معادل ده جذر باشد [illegible]
عبارت از عدد و مجهول المقدار است و آنرا جذر و ضلع [illegible] مال
عبارت از عددی است که از ضرب شیء در نفس خود حاصل شود و از [illegible]
و مربع نیز خوانند و کعب عبارت از عددی است که حاصل آید از ضرب
در مال و مضروب شیء در کعب را مال المال گویند و مضروب مال
در کعب مال الکعب و ضابطه در دانستن حاصل ضرب آنها آنست که [illegible]
در مرتبه او در عدد گیرند الاول در مرتبه و کعب سه مرتبه و کذا [illegible]
مضروب و مضروب فیه را جمع کنند آنچه شود مرتبه حاصل ضرب [illegible]

مثلا مال المال را چون در مال ضرب کنند کعب الکعب حاصل شود [illegible]
مضروب چهار است و مرتبه مضروب فیه دو و مجموع شش [illegible]
مرتبه کعب الکعب است و علی هذا القیاس و جزو عبارت از عددی که
نسبت او با عدد همچون نسبت واحد باشد بشیء و این عدد را جزو [illegible]
نامند و هر عددی که نسبت او بجزو شیء همچون نسبت جزو شیء باشد
با واحد از اجزاء مال گویند و هر عددی که نسبت او بجزو مال همچون
نسبت جزو مال باشد بجزو شیء از اجزاء کعب خوانند و هر گاه در جانب
مال و شیء گویند مراد در شیء مقدار همان است که با او است و حاصل
ضرب عدد در هر جنس از جنس مضروب فیه باشد مثلا پنج عدد در
شیء پنج شیء و در کعب شیء پنج شیء باشد پنج عدد در یک مال پنج مال
و کذا اول که احد المفردین یا هر دو زیاده از یک جنس باشند [illegible]
مفردات باید کرد و هر مفرد طرفی را در هر یک از مفردات طرف دیگر
ضرب کنند و مجموع آنچه حاصل [illegible] مجموع باشد و بدانکه هر گاه
مضروب و مضروب فیه خالی از استثنا باشند حاصل مثبت [illegible]
و در وی استثنا باشد استثنا منفی خوانند پس اگر یکی از مضروبین
یا هر دو استثنا باشد حاصل ضرب مثبتات من حیث [illegible]
[illegible] امور است که مذکور شد [illegible] در آنست که حاصل ضرب
مستثنی در مستثنی مثبت [illegible] میشود و از حاصل ضرب کل مثلا اگر گو

کم پنج درهم الا دو شیء در هشت درهم الا سه شیء چند است اول پنج
در هشت ضرب کنیم و دو شیء را در سه شیء مجموع [illegible] پنج درهم
و شش مال شود الا دو شیء را در هشت و الا سه شیء را در پنج
ضرب کنیم [illegible] شد از آن مجموع استثنا کنیم [illegible]
که حاصل سی و پنج درهم و شش مال الا [illegible]
در استثنا زیاده میشود [illegible] مستثنی منه پس اگر گویند ده درهم الا
واحد الا شیء چند است باقی نه درهم و شیء باشد [illegible] استثنا از اثبات
نفی است و از نفی اثبات پس اگر گویند که ده الا نه الا هشت
الا هفت الا شش الا پنج باقی سه باشد و اگر جزوی را عطف کنند
بر مستثنی آن جزو منفی باشد مثلا اگر گویند ده الا واحد و الا شیء
باقی نه الا شیء باشد و معرفت جنس خارج قسمت بقیاس آنچه
گذشت معلوم توان کرد [illegible] مقسوم و مقسوم علیه
بخارج قسمت نسبت حاصل ضرب مضروبین و هر دو عدد
متساوی که بر ایشان دو عدد متساوی زیادت کنند آنچه حاصل
شود از هر دو متساوی باشند و اگر از متساویان دو عدد متساوی
نقصان کنند آنچه باقی ماند متساوی باشد و هر عددی که کسری از
برابر او [illegible] کنند مثل ربع یا خمس آنچه حاصل شود مساوی
آن ربع باشد که زیاده کرده باشند و کسری زیاده کردن آنست که [illegible]

آن کسر را [illegible] کسر را با او اضافه کنند [illegible] حاصل او در عدد [illegible]
که مخرج [illegible] کسر را با او اضافه کنند ضرب نمایند و حاصل ضرب را
بر مخرج قسمت کنند خارج قسمت [illegible]
چهار شده [illegible] ضرب کنیم و حاصل [illegible]
[illegible] خارج قسمت شده [illegible]
از عددی کسری نقصان کنیم مثل ربع [illegible] آنچه باقی ماند مساوی
آن ربع باشد و طریق عملش چنانست که مذکور شد الا آنکه در اینجا [illegible]
کسر را از مخرج [illegible] یک کم کنیم [illegible]
[illegible]
که مخرج است قسمت نمائیم سه و نیم خارج میشود فصل اول
در عمل جبر و مقابله هر کس که خواهد که مجهول را بعمل معلوم کند
باید که فکر کند در سوال سائل و صفات آن مجهول را از سوال
[illegible] پس فکر کند در کلام او تا آنکه معلوم میشود که
از چه جنس است از جنس عدد یا مال یا غیر آنها یا معلوم نمیشود و اگر معلوم
نشود یا معلوم شود که از جنس عدد است آنرا شیء فرض کنند و اگر [illegible]
شود که جنس مجهول است [illegible]
[illegible] بجا می آورد [illegible] نقصان [illegible]
مثل [illegible] است که سائل سوال کرده پس عمل منتهی میشود بمعادله

جمع با جمع پس اگر در عدد الف و لتین مستثنا باشد جبر و برکرد بطریقه
که گذشت و اگر در هر دو [illegible] مستثنی [illegible] پس [illegible]
باید کرد و بمقابله مشترک از طرفین [illegible] اگر مساوی [illegible] باشند و بمقابله
[illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اول آنکه شی معادل عدد شود دوم آنکه مال معادل عدد شود سیم
آنکه شی معادل مال شود چهارم آنکه شی و عدد معادل مال شوند و این
مسئله را مقترنات گویند و در هر یک از این مسایل مجهول را
بطریقی خاص معلوم نمایند فصل اول در مسئله اولی از مقترنات یعنی
آنکه شیئی واحد یا اشیا معادل عدد شوند بشند طریق استخراج شی
واحد آنست که قسمت کنیم عدد معلوم را بر عدد اشیا آنچه خارج
شود شی واحد باشد [illegible]
از عدد معلوم [illegible] آنچه شود مطلوب باشد [illegible]
[illegible] مثال
در صورتیکه شی واحد معادل عدد شود اگر گویند چه عدد است که هر گاه
ربع او را بر او زیاده کنند و مجموع را در چهار ضرب کنند و حاصل را
بر پنج قسمت کنند خارج قسمت چهار باشد چون از مسطحات سابق فهم شد که مطلوب
از جنس عدد است پس مطلوب را شی فرض کنیم و ربع [illegible]
یک شیئی و ربع باشد و مجموع را در چهار ضرب کنیم پنج شی حاصل
باشد او را بر پنج قسمت کردیم یک شی خارج شد و از مسطحات سابق
فهم شد که این شی معادل چهار است پس شی مطلوب چهار باشد چه [illegible]
است که هر گاه ربع او را که یکست بر او افزایند و حاصل که پنج است
در چهار ضرب کنند بیست شود و بیست را بر پنج قسمت کنند خارج قسمت

چهارم است مثال دیگر چه عدد است که او را جذر او را تضعیف کنند و مجذور
برسه قسمت کنند و خارج را در یک و نیم ضرب کنند حاصل مساوی سه باشد
و چون در این جا از مسطحات سابق فهم شد که مطلوب از جنس مال است
او را مال فرض کردیم و جذر او را تضعیف کردیم و مجذور او را بر سه قسمت کردیم
دو ثلث [illegible] حاصل خارج شد او را در واحد و نصف ضرب کردیم
حاصل شد و این سه باشد و چون سؤال از یک مال بود سه را در [illegible]
کردیم نه شد و هو المطلوب مثال دیگر در صورتیکه اشیا [illegible]
عدد [illegible] کدام عدد است که چون تضعیف کنند [illegible]
مطلوب را شیئی فرض کنیم و [illegible] تضعیف [illegible] حاصل [illegible]
بر [illegible] قسمت [illegible] خارج شود و هو المطلوب و همچنین است
هر کاه نسبت [illegible] مثال دیگر دو مال که اگر زیاده کنیم بر یکی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
مثال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مال اول است **مثال سوم** در صورتیکه جزوی شی معادل عدد شود در کار کسی
ثلث است که دارد و یک بهر و ده درهم بماند و ده بیست کرد و پنجم بجهت چیزی
شی نصف بهر الا نصف انچه باقی ماند از ثلث مال بعد از اخراج نصف
بهر او از بهر او دیگر بمثل عشره درهم الا ثلث انچه باقی ماند از ربع
مال بعد از اخراج نصف بهر از عشره دیگر بمثل بهر و درهم الا سدس
مال **طریق حل** انست که نصف بهر را شی فرض کنیم و ثلث مال اشیء و
عدد و بعد از اخراج نصف بهر نصف دو شئی است باشد برین نصف موهوم
کرده و ثلث مال اشیء باشد الا واحد و تمامی مال سه شئی و شش عدد و باشد و ربع
ان سه ربع شئی و یک نصف و عشره و درهمی نصف شئی خواهد بود و بهر او نصف
درهمی است پس بعد از اخراج نصف و درهم از ربع مال باقی ماند ربع
شئی و واحد و نصف و ثلث ان باقی ماند ثلث و ربع شئی و نصف
واحد است این را از نصف شئی که نصف و درهم است نقصان کنیم
ربع و سدس شئی الا نصف واحد بماند و این نصف موهوم باقی ماند
و سدس مال نصف شئی و واحد است و نصف ان و ثلث شئی و نصف
شئی است سدس مال را ازو کم کردیم شئی الا دو واحد ماند و این نصف
موهوم ثالث است پس اجتماع موهومات که شئی و ربع و سدس
شئی است الا دو و نصف واحد با ... دو شئی است پس حاصل مال
چهار شئی و ربع و سدس است شئی الا دو و نصف و این معادل

سه شئی و شش عدد است و چهار بهر است و یک شئی و ربع و سدس
شئی معادل دو است و نصف میشود پس شئی معادل شش باشد و کل
مال بیست و چهار از بیست و چهار است و جانب را شش ... دو
او مال و ربع و ... ده ... ثلث و ربع **مثال خامس**
اگر کسی اقرار کند که مر زید راست بر من الا ... این مسئله دوری میشود
به معرفت مال زید موقوف است بر معرفت مال عمرو و بر عکس
طریق حل انکه مال زید را شئی فرض کنیم پس مال عمرو هزار دینار
و نصف شئی باشد و چون مال زید هزار دینار بود الا نصف انچه
عمرو دارد ... پس نصف ان که پانصد دینار و ربع شئی است از هزار
کم کنیم باقی ماند پانصد الا ربع و این مال زید است که هزار است
و معادل شئی خواهد بود چه مال زید را شئی فرض کنیم ... چون
جبر و مقابله ... کردیم پانصد دینار معادل شئی و ربع
پس شئی چهار صد باشد و ان مال زید است و چون عمرو را ... هزار
بود و نصف مال زید پس عمرو را هزار و دویست باشد و بر چهار صد
صادق است که هزار است الا نصف هزار و دویست **فصل ثالث**
مسئله ثانیه از مفردات یعنی انچه مال با اموال معادل عدد
باشد **طریق** استخراج ان انست که اگر مطلوب از ان مال باشد اعداد
بر عدد اموال قسمت نمائید اگر زیاده شده باشد و یا نسبت ... و اگر

کمتر باشد انچه خارج شود مطلوب باشد و اگر مقصود جذر ان باشد انچه
خارج شود باشد جذر انچه مطلوب باشد ... و تکمیل
... معلوم تواند کرد چنانچه در مسئله اولی گذشت **مثال اول**
اگر گویند چه عدد است که هر گاه جذر او را تنصیف کنند و حاصل
در نفس خود ضرب کنند مبلغ را بر ربع قسمت کنند سی و شش
خارج شود چون از معلومات سائل فهم شد که مجهول ... است ... مال
انگاشتیم و نصف جذر او را در نفس خودش ضرب کردیم ربع
مال شد انرا بر ربع واحد قسمت کردیم که مال خارج شد و معادل سی و شش
است پس مطلوب سی و شش باشد و بنابراین صادق است که جذر او یعنی
شش را چون تنصیف کنیم و نصف او را در نفس خود ضرب کنیم و حاصل
یعنی نه را بر ربع قسمت کنیم حاصل سی و شش میشود و اگر گویند که چه عدد است
که هر گاه او را در نصف نفس خود ضرب کنند و حاصل را بر نصف او قسمت کنند
خارج شانزده باشد فرض کنیم مطلوب را شئی و ضرب کنیم شئی را در نصف
شئی و حاصل یعنی نصف مال را بر نصف واحد قسمت کردیم خارج شد مال
واحد و این معادل شانزده است و چون ... جذر ...
گرفتیم چهار شد و بر او صادق است که چون او را در نصف او که دو است ضرب
کنند حاصل یعنی هشت بر نصف واحد قسمت کنند شانزده خارج میشود
مثال آخر اگر گویند کدام مالی که هر گاه ضرب کنند ... او را در چهار ...

او چهل و هشت حاصل شود و این مطلوب را شئی فرض کنیم و در سه ... یعنی سه شئی
و چهار شئی ضرب کردیم دوازده مال شد و این معادل چهل و هشت است
پس چهل و هشت را بر دوازده قسمت کردیم چهار خارج شد و جذر او
دو است و این مال ... است ... مضروب سه مثل او یعنی شش
در چهل و هشت است اگر گویند که چه مالی که هر گاه ثلث او را در ربع او
ضرب کنند حاصل سه درهم باشد پس ... را شئی فرض کنیم و ثلث
... ربع شئی نصف سدس مال شود و این معادل سه درهم است و بعد از
تکمیل مال واحد معادل سی و شش بود و چون مطلوب جذر بود جذر او که
شش شد ... بود المطلوب زیرا که مضروب ثلث او یعنی دو در ربع او یعنی
یک و نیم سه میشود **مثال آخر** اگر کسی اقرار کند مر زید راست بر من ... اگر
... ربع کنند ... سه شود ... و ... شش ...
... از ... چون ... شئی فرض کنیم ...
خواهد بود ... مال ... ضرب کردیم صد الا ... شد ...
معادل ... شش است ... معادل چهار میشود ...
مطلوب شئی است و جذر چهار ... دو است ... اضافه ... دوازده ...
... شد یعنی دوازده ... دیگر ... است ... صادق ... ذکر ...
صادق است و اگر ... که ... هر دو ... شش ... مضروب
یکی ... دیگری ... بیشتر از صد ... سوال محال خواهد بود ... مقتضای
اقرار دو ... که ... مختلف شود ... مضروب ... واحد ...

کردیم و نصف سدس مال حاصل آمد و آن معادل ده شی است و بعد از
تکمیل مال کامل معادل جذر و چهار ده شی باشد پس عدد و اشیا
مطلوب است [illegible] معادل است که [illegible] اشیا [illegible]
[illegible] جذر کنیم [illegible] و چهار شود که آن [illegible]
است و اگر [illegible] که مربع آن معادل دو جذر [illegible]
پس مجهول را مال فرض کنیم و مربع او معادل دو جذر او باشد
پس تکمیل کنیم [illegible] که مربع مال [illegible]
[illegible] شود و هر دو جذر که معادل [illegible]
جذری اضافه کنیم تا دو جذر [illegible] بود و [illegible]
[illegible] باشد عدد [illegible] که آن [illegible] است جذر مجهول باشد [illegible]
خود ضرب کردیم و [illegible] و هو المطلوب [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد و این مساوی [illegible]
[illegible] **[illegible]** در مسئله [illegible] که اول [illegible]
یعنی که مال [illegible] و شیئی با اشیا معادل عدد [illegible] مطلوب
[illegible] مسئله [illegible] که [illegible] استخراج جذر [illegible]
[illegible] **[illegible]** استخراج جذر [illegible]
مسئله است و نصف عدد جذر [illegible]
مقدار جذری [illegible] در مسئله [illegible] است و این [illegible]

این [illegible] شود و [illegible] که مال [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و مضروب [illegible]
و مضروب [illegible] و [illegible] این هر دو [illegible] عدد [illegible]
پس [illegible] صورت مضروب [illegible]
[illegible] [illegible] در مسئله [illegible] از مفردات [illegible]
[illegible] مال **قانون** استخراج مطلوب [illegible] که عدد [illegible]
[illegible] عدد [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بنسبت مقدار جذر [illegible] است و اگر مطلوب مال باشد آن
جذر او در نفس خود ضرب کنند تا مطلوب [illegible] **[illegible]**
اگر گوید [illegible] است برین عددی که اگر او را ضرب کنند [illegible] چهار [illegible]
[illegible] مجموع [illegible] مساوی مربع آن عدد شود پس مجهول را [illegible]
کردیم و در چهار ضرب کردیم چهار شی شد و مربع [illegible] شی است
[illegible] پنج شی شد و این معادل [illegible] است [illegible]
پس عدد [illegible] اشیا [illegible] است [illegible]
[illegible] خارج شد و چون جذر مطلوب است پس [illegible]
[illegible] در چهار ضرب کنند [illegible] شود و مربع [illegible] است [illegible]
[illegible] شود و این مساوی مربع [illegible] است و اگر [illegible]
[illegible] است برین عددی که اگر ضرب کنند [illegible]
[illegible] عدد [illegible] پس مجهول را مال فرض کرده [illegible]

چه [illegible] و اموال [illegible]
[illegible] نصف اشیا [illegible] عدد [illegible] پس [illegible]
جذر [illegible] نصف اشیا [illegible]
[illegible] و این [illegible] است که [illegible] عدد [illegible] باشد مال [illegible]
[illegible] نقصان و اگر [illegible] نقصان [illegible] است [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
[illegible] مال [illegible] کنند [illegible] جذر [illegible] عدد [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] پس [illegible] **مثال [illegible]** اگر [illegible]
[illegible] ضرب [illegible] مال است [illegible]
[illegible] نصف شی [illegible] ضرب کردیم [illegible] الا نصف [illegible]
[illegible] پس مجموع [illegible] الا نصف [illegible]
[illegible] شی و این معادل [illegible] است [illegible] مال [illegible]
[illegible]

ضرب کردیم حاصل شد [illegible] و نصف و این معادل مال است پس عدد
جذر [illegible] نصف [illegible] است و چون مطلوب مال بود [illegible] نصف
در نفس خود ضرب کردیم [illegible] حاصل شد و هو المطلوب **مثال**
[illegible] شخصی وفات یافت [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] مال او [illegible] شخصی [illegible] و [illegible] مال او
[illegible] مجموع [illegible] است پس [illegible]
[illegible] که مساوی مجموع [illegible]
پس [illegible] است [illegible] جذر [illegible]
[illegible] است جذر [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] جذر [illegible]
[illegible] جذر او [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] جذر [illegible]
[illegible] مساوی دو جذر خود باشد [illegible] است پس عدد [illegible]
[illegible] مقدار جذر است در نفس خود ضرب کردیم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] **مثال [illegible]** اگر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ضرب [illegible]
[illegible] شود پس مجهول را شی فرض کردیم [illegible] و مربع [illegible]

جذر مال که یک و نیم است گرفتیم دو و ربع شد و عدد معلوم را اضافه کردیم [illegible]
[illegible] شد جذر این مجموع گرفتیم [illegible] نصف [illegible] کم کردیم از نصف [illegible]
[illegible] در نفس خود [illegible] باقی ماند و این جذر مطلوب است و چون مقصود
مال بود او را ضرب کردیم شانزده شد و امتحانش آنست که چهار را
در هشت ضرب کنیم سی و دو حاصل آید و چهار را در شش ضرب کنیم بیست و چهار
شود و مجموع پنجاه و شش باشد **مثال آخر** چه عددیست که از ضرب [illegible]
او در [illegible] ربع او [illegible] شود مجهول را شیء انگاریم و حاصل [illegible]
ثلث شیء در واحد و ربع شیء در واحد و نصف سدس مال و [illegible]
شیء و واحد است و معادل [illegible] است [illegible]
[illegible] پانزده نصف سدس مال [illegible] تا مال شود [illegible]
مثل [illegible] ربع [illegible] پس [illegible]
[illegible] که معادل [illegible]
نصف عدد اجذار که [illegible] است گرفتیم دوازده [illegible] عدد معلوم
اضافه کردیم دویست و چهل [illegible] جذر این مجموع را حاصل کردیم
پانزده و نیم شد پس نصف عدد اجذار را ازو کم کردیم دوازده [illegible]
[illegible] مطلوب است زیرا که چون ثلث او را که چهار است با واحد [illegible]
او که سه است با واحد ضرب کنیم بیست شود **فصل سادس** در مسئله [illegible]
[illegible] است یعنی اگر جذر یا جذور معادل مال یا اموال و عددی [illegible]

[illegible]

مثالش [illegible] تا مال واحد شود [illegible] آید [illegible]
[illegible] حاصل ضرب [illegible] نصف [illegible] دوازده [illegible]
[illegible]
[illegible] نصف [illegible] دوازده [illegible] اضافه کردیم معادل
[illegible] سوال [illegible] مال [illegible]
معادل [illegible] پس مربع نصف [illegible] عدد [illegible]
[illegible] مربع [illegible] عدد معلوم [illegible] کم کردیم [illegible]
[illegible] جذر [illegible] واحد است پس [illegible]
عدد جذر [illegible] است [illegible] کم کنیم چهار [illegible]
[illegible] دو عدد [illegible] مسئله [illegible] باشد [illegible]

و نصف شیء که سه است ضرب کنیم حاصل [illegible] دوازده [illegible]
مقابل شش است و چهار [illegible] است که چون او را و نصف شیء که
دو است ضرب کنند حاصل [illegible] است با دوازده جمع کنند بیست
شود و آن [illegible] مقابل چهار است **مثال آخر** شیئی [illegible] که [illegible]
[illegible] است که قسمت کنند [illegible] یک که [illegible]
[illegible] ضرب کنیم و حاصل [illegible] ضرب کنیم [illegible] اضافه [illegible]
مجموع [illegible] شود که [illegible] چند باشد [illegible]
[illegible] **مثال آخر** آنست که [illegible] یک که [illegible] شیء [illegible]
[illegible] در نفس خود ضرب نمائیم تا [illegible] حاصل شود [illegible]
ضرب کردیم [illegible] شد [illegible] عدد و معادل [illegible] شد [illegible]
[illegible] شیء [illegible]
نصف عدد [illegible]
[illegible] از نقصان کردیم [illegible]
[illegible] پس [illegible] نصف عدد [illegible]
و این [illegible] است [illegible] مجموع [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
عدد [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] مربع [illegible] باشد [illegible]

عدد [illegible] که قسمت مجموع [illegible] **مثال آخر** اگر [illegible]
[illegible] قسمت کنیم [illegible] چون [illegible]
[illegible] **تقسیم** [illegible]
پس [illegible] عدد [illegible]
[illegible] عدد [illegible] و معادل هشتاد و یک [illegible]
[illegible] هشتاد و یک معادل [illegible] شود پس مربع نصف عدد
[illegible] عدد معلوم [illegible] نقصان کردیم
عدد [illegible] و چهار [illegible] دوازده [illegible] نصف
[illegible] کم کردیم [illegible] نصف [illegible] عدد معلوم
[illegible]
[illegible] ضرب کنیم [illegible] **فصل سابع** در مسئله [illegible]
[illegible] است یعنی که جذر یا جذور [illegible] معادل [illegible] اموال شود
در بیان استخراج مقدار جذر [illegible] است که مربع نصف عدد
[illegible] عدد معلوم [illegible] جمع کنند [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] نصف عدد [illegible] جمع کنند [illegible] مجموع جذر [illegible]
نصف عدد [illegible] عدد معلوم [illegible] جمع کنند [illegible] مجموع [illegible]
و این [illegible] در مسئله است و این قاعده منظوم [illegible]
[illegible] عدد [illegible] باشد [illegible] و [illegible] این [illegible]

فرو ان نصف اشیا مربع شمار [illegible] عدد و جذر کم کرده شد
پس آن جذر بر نصف اشیا فزائی که شش است مجموع ده [illegible]
[illegible] که مال واحد باشد چه اگر زیاده یا نقصان داشته
باشد اولا [illegible] تحصیل آورند پس مثل مذکور نوشته شد [illegible] مثال
مالی که چون ضرب کنند در پنج حاصل چهل و دو جذر کنند و
تضعیف کنند و حاصل مساوی چهار مربع آن مال باشد چند است طریق
آنست که آن مال را شیء فرض کنیم و مضروب او در پنج [illegible]
[illegible] حاصل ده و تضعیف مجموع [illegible] و هشتاد و چهار معادل
چهار مال باشد [illegible] مال واحد [illegible] معادله
[illegible] پس مربع نصف عدد و جذر را یعنی یک و ربع [illegible]
[illegible] جزو از شانزده جزو است با عدد معلوم جمع کردیم شد [illegible]
جزو از شانزده جزو [illegible] اگر قسمت حاصل آید چهار و [illegible]
زیاده کردیم [illegible] مجموع [illegible] شد و هو المطلوب
مضروب او در پنج [illegible] چهل و [illegible] و نصف [illegible]
[illegible] که [illegible] شش باشد که [illegible] شش است مثال دیگر کدام
عدد است که او را بر جذر او [illegible] قسمت [illegible] مجذور خارج
شود طریق آنست که مجهول را مال فرض کنیم پس جذر او شیء [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] پس [illegible] نصف عدد حاصل [illegible]

که مساوی [illegible] معلوم است [illegible] پس مربع نصف عدد جذر [illegible]
[illegible] با عدد معلوم جمع کردیم [illegible] یک شد [illegible]
[illegible] و یک شد با نصف عدد جذر [illegible] جمع کردیم [illegible]
[illegible] مقدار جذر است و مال [illegible] صادق است که [illegible]
[illegible] کمی است [illegible] قسمت [illegible] خارج [illegible]
مثال دیگر کدام مال است که چون جذر او را [illegible] ضرب کنند و [illegible]
[illegible] معادل [illegible] طریق آنست که مجهول را مال فرض کنیم [illegible]
[illegible] ضرب کنیم [illegible] و حاصل [illegible] پس [illegible]
و حاصل [illegible] نصف عدد و جذر [illegible] یک [illegible]
[illegible] است با حاصل جمع کنیم [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] خارج [illegible] این را با نصف عدد و جذر [illegible]
کردیم [illegible] مربع او [illegible] و چهار است و هو المطلوب
[illegible] ضرب کنیم [illegible] و چهار [illegible] حاصل جمع [illegible]
[illegible] و چهار حاصل می آید این مسائل است [illegible] فصل
در بیان [illegible] و [illegible] استخراج [illegible] مجهولات [illegible]
[illegible] باب اول در خطأین و آن چنان [illegible]
سوال را عددی فرض کنند [illegible] اعمال [illegible] کرده [illegible]
معلوم حاصل [illegible] باشد آن سوال را عددی [illegible]

فرض کنند و با او [illegible] که سائل [illegible] سوال [illegible] کرده بجای [illegible]
[illegible] ترتیب پس اگر حاصل موافق مطلوب [illegible] آن عدد مفروض
جواب [illegible] باشد و اگر خطا باشد مفروض را اول [illegible]
میان حاصل و مطلوب [illegible] و آن خطا اول گویند آنگاه عددی
دیگر فرض کنند و با او همان اعمال بجای آرند اگر صواب آید
فهو المراد و الا [illegible] خطا [illegible]
خطای [illegible] پس [illegible] اول [illegible] ضرب کنند [illegible]
[illegible] مفروض [illegible] پس اگر [illegible] خطا [illegible] است متفق
در زیاده یا نقصان تفاوت [illegible] المفروضین [illegible] تفاوت [illegible]
قسمت نمایند آنچه خارج شود مطلوب باشد و اگر [illegible] الخطائین
زائد باشد و دیگری ناقص مجموع [illegible] مجموع خطائین
قسمت نمایند و آنچه بیرون آید مطلوب باشد [illegible]
[illegible] شعر [illegible] روشن [illegible] خطا [illegible]
[illegible] خطای اول [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] خطا [illegible]
[illegible] نقصان زیادت [illegible] هم [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] خطا [illegible] قسمت [illegible]
مذکور [illegible] مطلوب [illegible] خطا [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] معلوم [illegible]
ضرب [illegible] مفروض [illegible] خطا [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] که اول [illegible]
[illegible] اول [illegible] اول [illegible] فرض کنیم
پس [illegible] اول [illegible]
[illegible] اول [illegible] نصف [illegible]
پس [illegible] اول [illegible] نصف [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] فرض کردیم پس [illegible] شش [illegible]
[illegible] شش [illegible] ده [illegible]
[illegible] است [illegible] مطلوب پس خطا [illegible]
[illegible] پس ضرب کنیم [illegible] شش
در خطای [illegible] حاصل [illegible] ضرب کنیم
[illegible] در خطای اول [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] خطائین [illegible] نقصان [illegible] مجموع
مفروضین را که [illegible] است بر مجموع خطائین [illegible] و نصف است
قسمت کردیم خارج شد [illegible] جزو [illegible]
مقدار اول است [illegible] و دو جزو [illegible]
[illegible] صادق است که اول [illegible]

دو و شصت جذر او باید زد و جذر به جذر ضرب شود و مجذور شود تا ربع اول
یعنی یک جذر از اجزاء مذکوره ضرب است و اگر مال اول بجای
خود باشد مضاعف شود زیرا در وقت عمل چهار فرض کنیم عدد دیگر بجذر
خواهد بود زیرا که چهار با شصت جذر ضرب شود و لیکن تا ربع اول ضرب
نشود دیگر نوزده میشود پس خطای [illegible] صورت [illegible] پس خطای
اول اگر شش است در خطای ثانی که نه است حاصل میشود پنجاه و چهار
و اول اگر چهار است در خطای اول که نصف است ضرب کنیم [illegible]
میشود و چون خطاین متفقند در زیادت قسمت کنیم فضل [illegible]
که ربع و نیم است بیرون می‌آید و شصت جذر و از [illegible] و هو المطلوب
و همچنین است اگر مال ثانی شصت شده فرض کنیم مال او را ده پس عدد دیگر
سه خواهد بود و جذر با شصت سه میشود لیکن تا ربع [illegible]
و ربع است پس خطای اول ربع و ربع ناقص باشد پس هر گاه ضرب کنیم
خطای اول را در مال ثانی که آن هشت است [illegible] حاصل آید و چون
خطای ثانی را در مال اول که [illegible] است ضرب کنیم [illegible] شود و چون خطاین
متفقند در نقصان از مطلوب قسمت کنیم فضل بین الحاصلین را که [illegible]
بر فضل بین الخطأین [illegible] خارج میشود همان [illegible]
از [illegible] و هو المطلوب [illegible] در اعداد متناسبه
نسبت عددی بعددی عبارتست از کیفیت آن عدد با ضافه [illegible]

مجهول است با تمام او چون وسط در اینجا مجهول است پس عدد [illegible]
که سیزده و ثلث است در طرف دیگر که عدد [illegible] است یعنی [illegible]
ضرب کردیم چهار صد شد جذر او را اگر بگیریم بیست شود و این عدد را
مجهول است و [illegible] است که اگر [illegible]
[illegible] است یعنی شصت روز که [illegible]
[illegible]
میان اعداد واقع باشد که عدد [illegible]
گویند پس اگر میانه چهار عدد باشد [illegible] نسبت اول بثانی مثل نسبت
ثالث باشد برابع [illegible] متناسبه گویند [illegible]
[illegible] مثل نسبت ثالث برابع باشد و این را [illegible]
منفصله هم گویند مثل [illegible] و شش و دوازده و [illegible] و چهار
اگر [illegible] باشد [illegible]
و شش [illegible] از خواص اعداد [illegible] که [illegible] مربع
اول را در [illegible] ضرب کنند حاصل مساوی [illegible]
[illegible] مربع [illegible] ضرب کنیم مساوی [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] مجهول باشد [illegible]
[illegible] مجهول [illegible] باشد یا اول [illegible]
[illegible] در [illegible] متناسبه [illegible]

دیگر و این بر دو قسم است اول آنکه میان اعداد واقع باشد که عدد [illegible]
فرد باشند و اول از [illegible] است که نسبت اول بثانی همچو
نسبت ثانی باشد بثالث مثل چهار و شش و نه که نسبت چهار بشش مثل نسبت
شش است بنه و همچنین شش هم ثانی است و این جنس از اعداد را
متناسبة المتوالیه گویند و از خواص این جنس آنست که مضروب
طرفین مساوی [illegible] بواسطه مساوی مربع [illegible] باشند مثل
اگر ربع عدد متناسبه [illegible] مذکوره مضروب اول در ثالث
مساوی مربع وسط خواهد بود و همچنین مضروب ثانی در رابع [illegible]
خواهد بود و علی هذا القیاس پس در ثلثه اعداد متناسبه اگر یک
مجهول باشد و دو عدد دیگر معلوم آن مجهول را از آن دو عدد معلوم
توان کرد برای آنکه اگر مجهول احد الطرفین باشد مربع وسط را بر
طرف دیگر قسمت کنیم مجهول خارج خواهد شد و اگر مجهول وسط باشد
جذر مضروب طرفین را [illegible] بگیریم که آن وسط خواهد بود مثالش
اگر گویند [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مجهول را [illegible] بمجهول دیگر [illegible]
[illegible] مجهول [illegible] ثالث [illegible]
که مربع اول را در [illegible] ضرب کنند [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] مطلوب است [illegible]
ثالث را [illegible] متناسبه [illegible] بیرون آورند [illegible]
مربع رابع را در [illegible] اول ضرب کنند [illegible]
[illegible] ثالث بیرون آید [illegible] بطریق مذکور در [illegible] متناسبه [illegible]
[illegible] خواص اربعه متناسبه [illegible] آنست
که مضروب طرفین یعنی اول در رابع مساوی مضروب وسطین است
یعنی ثانی در ثالث [illegible] قسمت اول بر ثانی مساوی است [illegible]
قسمت ثالث بر رابع و بر عکس یعنی خارج قسمت ثانی بر اول مساوی
خارج قسمت رابع بر ثالث مثالش دو و سه و چهار و شش که دو
[illegible] سه است و همچنین چهار [illegible] شش است [illegible]
ضرب کنیم دوازده میشود و همچنین چون سه را در چهار ضرب کنیم [illegible]
میشود و اگر قسمت کنیم [illegible] خارج شود و بر عکس [illegible]
همچنین اگر قسمت کنیم چهار را بر شش [illegible] بیرون آید و بر عکس [illegible]
و نصف پس اگر یکی از اربعه متناسبه مجهول باشد و سه عدد دیگر معلوم
مجهول را از آنها معلوم توان کرد بطریق که اگر مجهول احد الطرفین [illegible]

باشد مضروب وسطین را بر طرف معلوم قسمت نمایند و اگر مجهول
احد الوسطین باشد مضروب طرفین را بر وسط دیگر که معلوم باشد قسمت
نمایند خارج قسمت مطلوب بود و این قاعده نیز منظوم گشته
تا حفظش آسان باشد اگر باشد طرف مجهول بر تو وسطان کن مسطح
[illegible] گر از اوسط بود مجهول اطراف بزن در دیگری [illegible]
انصاف [illegible] دیگر که معلوم است از وی مسطح [illegible]
[illegible] و با این عمل بسیار از مسایل حسابیات و اجارات و قسمت
ترکات و تقسیم اموال مفلس [illegible]
[illegible] و بجهة توضیح مسئله چند درین ذکر کنیم **مسئله** اگر کسی پرسد
بیست رطل گندم به یازده درهم [illegible] دو رطل بچند شد گوییم
که نسبت صد و بیست با یازده همچو نسبت دو [illegible] مجهول [illegible]
مجهول است وسطین یعنی یازده و دو را در هم ضرب کنیم [illegible] حاصل
که [illegible] است بر طرف معلوم که صد و بیست است قسمت [illegible]
و [illegible] خارج میشود [illegible] **مسئله** اگر کسی پرسد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] درهمی [illegible]
و [illegible] باشد پس [illegible] باشد گوییم که از
سؤال معلوم است که [illegible] درهم قیمت [illegible]
[illegible] درهمی است [illegible] پس نسبت [illegible]

۱۱۳۳ | ۱۲۰

[illegible] درهمی است به یک درهم چون نسبت [illegible] که چهار [illegible]
[illegible] درهم که [illegible] پس مجهول [illegible] ضرب کنیم [illegible] درهم را
در چهار [illegible] و حاصل را بر [illegible] که احد الطرفین است قسمت کنیم [illegible]
[illegible] خارج میشود و اگر [illegible] درهمی [illegible] و [illegible]
[illegible] نقصان کرده باشد گوییم در [illegible]
[illegible] نقصان کرده [illegible] درهم است [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] همچو نسبت چهار [illegible] مجهول [illegible] ضرب [illegible]
[illegible] میشود **مسئله** [illegible] که [illegible]
که طول [illegible] ذرع و عرض [illegible] ذرع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که طول [illegible] ذرع و عرض [illegible] و چهار [illegible]
[illegible] است [illegible] گوییم که [illegible] طول [illegible] که [illegible]
[illegible] ضرب کردیم [illegible] مجموع را [illegible]
[illegible] ذرع [illegible] ذرع باشد
[illegible] ضرب کردیم
[illegible] پس بگوییم [illegible]
[illegible] مجهول است [illegible] ذرع [illegible]
مجهول [illegible] است طرفین را در هم ضرب کردیم [illegible] شد
[illegible] معلوم که [illegible] قسمت کردیم [illegible]

[illegible] خارج شد و این [illegible] مطلوب است **مسئله** [illegible] چهار [illegible]
[illegible] حاصل میشود [illegible] شبانه روز [illegible]
[illegible] شبانه روز [illegible] شبانه روز [illegible] و چهار شبانه روز
[illegible] معلوم [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] معلوم میشود گوییم که از سؤال معلوم [illegible]
[illegible] روز [illegible] اورا معلوم [illegible]
که نسبت [illegible] یعنی [illegible] قسمت کردیم خارج
شد [illegible] و هو المطلوب و اگر
در صورت مذکور [illegible] شود [illegible]
[illegible] معلوم میشود گوییم از سؤال معلوم [illegible]
[illegible] و چهار روز [illegible]
پس [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] مطلوب است [illegible] کنیم مسطح
طرفین [illegible] بیرون آمد [illegible] و چهار [illegible] جزو [illegible]
و هو المطلوب **مسئله** اگر کسی [illegible] صد [illegible]
باشد [illegible] و چهار هزار دینار [illegible] بچند میشود گوییم که نسبت
[illegible] همچو نسبت مجهول است بچهار هزار پس مجهول
[illegible] است [illegible] چهار ضرب کردیم [illegible] هزار شد [illegible]

[illegible]

همین ترتیب عمل [illegible] اعمال [illegible] بجا می آورند [illegible] حاصل
[illegible] مسئول [illegible] **مثال** [illegible] است که اگر [illegible] تضعیف کنند
[illegible] کم کنند [illegible] تضعیف کنند [illegible] کم کنند [illegible]

حروف اسم را حاصل نماید بنام ... معلوم گرده این است
مجمل از نباتات علم حساب که ... بعضی از اخوان ...
و همین مضمون ... در دار الخلافه طهران تحریر ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در احکام تعبیر خواب حضرت یعقوب پیغمبر علیه السلام
بدانکه این رساله‌ایست از تعبیر خواب حضرت یعقوب علیه السلام
که علما آن را تعبیر از کتب مستقل در آنجا آورده و دوازده
باب با تمام رسانیده‌اند باب اول در دیدن پیغمبران
و امامان و درویشان و آنچه بدان تعلق دارد هر که پیغمبر صلی الله
علیه و آله را در خواب بیند از جمله نیکو گردد و نیک مرد
و کار دین و دنیا بر وی نظام گیرد فرشته در خواب دیدن دلیل حج
بود و غزا که او کند و دیدن غزا دلیل کند که ستم و بیدادی
سلطان بود و دیدن آفتاب و ماه و ستارگان در خواب
از سلطان و وزیران خود خوشی و حرمت او زیاده گردد
... در خواب ... کرامت کند و از ...
و دیدن عصا و تنگ مردان در خواب از ... خوری ...

... مرده در خواب و دیدن در خوشی یا نگاه از ...
باب دوم در دیدن قرآن خواندن و علم آموختن و امانت
و نقصان و آنچه تعلق بآنها دارد و دیدن علم آموختن در خواب
خیری از و صادر شود و ثواب یابد و دیدن بانگ نماز
و خانه کعبه دین او قوی شود و حرمت او بیفزاید و دیدن امامت
کردن بر قوم مهتر گردد و دولت و حرمت او زیاده شود
و دیدن قاضی در خواب امر معروف کند و در آن کار خیر ...
و دیدن بر بالای منبر در ... در کاری غالب گردد
و دیدن جنگ و خصومت از دشمنان حذر باید کرد و از ایشان
از خلق ... نگهدارد ... آزادی ... گردد باب سیم
در دیدن جواهرات و آنچه تعلق بآنها دارد هر که زر در خواب
بیند کار دین و دنیا بر وی نظام گیرد و دیدن ... در خواب
گنج ... اما ... و دیدن درهم در خواب
دلیل ... و دیدن انگشتری در خواب مر او را
کرامت باشد بعضی گویند عز و جاه ... و ... نیکو بود
و دلیل ... یا ... باشد و دیدن جوهر و مانند آن
... و دیدن ... و دیدن آهن و مس و ...
و برنج و غیر آن در خواب تعلق بسفت دنیا دارد و دیدن ...
و کار ... و ... دیگر ... باب چهارم
در علم حبوبات که ... و ... و گندم در خواب
و دیدن روزی حلال باشد که بوی رسد بعضی گویند اگر
غم بوی رسد و دیدن ... و دیدن ... روزی
... برسد و دیدن برنج و ... در خواب
دیگر روزی حلال بود و دیدن ... و ... مانند آن ... دنیا
زیاده شود باب پنجم در دیدن روغن و شیر و حلوات
و آنچه ... و غیر آن و دیدن روغن بادام و پسته ...
و دیدن روغن گاو و گوسفند در خواب ... باشد و از
خوبان بیند و دیدن روغن ... روزی حلال باشد

دیدن روغن کتان و روغن ... تعبیر خوش دارد اندک
مایه زحمتی باشد که برو رسد دیدن شراب انگور روزی
حلال باشد دیدن شرابهای دیگر و لیکن ... و سعادت باشد
باب ششم در دیدن میوه‌های تر و خشک و غیر آن دیدن
انگور روزی با منفعت باشد اگر زمستان باشد زحمتی باید
دیدن خربزه مایه باشد که بی‌تعبیر ... برو رسد دیدن سیب
از خوبان خوشنود شود دیدن امرود ... مشغول شود
دیدن آلو و میوه‌های دیگر ... دارد و ...
دیدن میوه‌های خشک چون مویز و کشمش مانند آن نیکو
باشد که دوستان ... دیدن جوز و پسته و بادام
و فندق و میوه‌های با پوست با مردم گفتگوی بسیار کند
بلکه منافقه در میان ایشان واقع شود باب هفتم
در شیرینیها و بریانی و حلوا کردن و طهارت دیدن
لوزینه و حلوای دیگر در خواب تعبیر خوش دارد
و شیرینی از رنج و غم بیرون آید دیدن نبات و شکر

و انگبین و گلشکر و مانند آن در خواب دیدن تعبیر خوش
دارد و شادی و خوشی دیدن شیر ... کردن بخواهد دیدن ...
که منفعت ... از رنج بیرون آید دیدن طهارت کردن
در آب ... بیرون آید و از غم بیم گردد دیدن خون گم کردن
و لیکن ... خوشی باشد دیدن در گرمابه رفتن رنج ...
دیدن ... پوشیدن ... بیرون ... بود دیدن
برهنه دیدن ... در میان ... و لیکن ... شود دیدن
در اندام ... درویشان ... شود دیدن
دیدن ... دیدن ...
غم ... دیدن ...
در دیدن ... و طهارت ...
دیدن ... دیدن ...
... سلطان ... دیدن ...
و لیکن ... دیدن ...
دیدن ... دیدن ...
... دیدن ...
...

... آوازه خوش ... دیدن خود را
بلندی دیدن ... جامه ... و جبل خود را ...
دیدن با جهار دیدن ... از غم ...
باشد دیدن قبا پوشیدن ... حلال ... برآید
دیدن ... کردن و لیکن ... کردن ... بود
... بیرون کند و لیکن ... باشد دیدن ...
... دیدن اندک ... دیدن ... کردن
... آن سال ... دیدن ... و لیکن
... باشد دیدن ... باشد که ...
دیدن جامه خود را ... دیدن ... در آتش ... و لیکن
... سلطان ... اندک ... باید کشید باب نهم
در دیدن جهارپایان و جز آن هر که خود را بر اسب زین‌دار
سوار بیند زن نو اگر بخواهد و مراد دل برسد ...
دیدن اسب برهنه نیک باشد اما اندک ... دیدن ...
در خواب از مردم ... مراد ... کردن
... دیدن ... خر در خواب ... باشد

... دیدن گاو ... دیدن
گاو ... سال ... آن سال ... اندک باشد ...
گران شود دیدن گاو ماده آن سال ...
... دیدن شتر اگر ... بود ...
... اگر شتر ... باید ...
... اگر ... بسیار بیند
... دیدن ... اگر ... بیند که ...
... اگر ...
... اگر ...
... دیدن بره ... شود
دیدن ... و ... و آنچه ... دارد ...
حلال بود ... دیدن خرگوش ... باید
خوشحال گردد باب ... در دیدن وحوش و ...
انواع دیدن شیر در خواب ... بسیار ...
بیند ... بزرگ بدست آورد دیدن پلنگ ...
... دیدن یوز در خواب ... سلطان ...

منغص بسیار شد و دیدن گفتار دشمن و [illegible] کردن [illegible]
دشت و دیدن خوک [illegible] در زیان رسد و دیدن
خرس [illegible] دشمن [illegible] باشد و دیدن [illegible] دیدن
گرگ دشمن [illegible] قصد او کند [illegible] نگاه باید داشت
و دیدن شغال [illegible] دزد بود [illegible] و دیدن روباه
دشمنی باشد که خود را [illegible] و دیدن
[illegible] و دیدن [illegible]
[illegible] پیدا شود و دیدن گزدم دشمن بود [illegible]
با [illegible] خویشتن را از وی نگاه دارد و دیدن [illegible]
مالی باشد از دشمن [illegible] باب [illegible] در
و دیدن مرغان هر که [illegible] در خواب بیند [illegible]
از جانب سلطان و دیدن [illegible] و دیگر مرغان [illegible]
[illegible] سلطان بود و [illegible] و دیدن بوم دشمن [illegible]
بود [illegible] نگاه باید داشت [illegible]
رسد و دیدن کرکس مردم [illegible] بود و [illegible]
[illegible] رسد و دیدن زاغ و کلاغ مردم [illegible]
زن باشد [illegible] کند و دیدن فاخته [illegible]

[illegible] باشد که بدست آید و دیدن کبوتر [illegible]
شود و دیدن [illegible] اهل [illegible]
و دیدن کلنگ و لط و [illegible] مرغان دیگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و دیدن [illegible]
و مرغان ضعیف [illegible] و دیدن سیمرغ
[illegible] و دیدن [illegible]
[illegible] باب [illegible]
در و دیدن [illegible] و دیدن
آب [illegible] و دیدن [illegible]
و دیدن آب [illegible] آید
و دیدن خود را در آب روان [illegible] بود
و دیدن آب تیره [illegible]
[illegible] و دیدن آب تیره و [illegible]
پیدا شود [illegible]
و دیدن [illegible] خود را در آب تیره [illegible]

و دیدن کشتی [illegible] و دیدن غرق شدن کشتی [illegible]
باشد از سلطان [illegible] بود و دیدن صید کردن ماهی [illegible]
حلال [illegible] و دیدن گوشت خام [illegible]
و دیدن گوشت پخته [illegible] و دیدن [illegible]
و فراخی نعمت باشد و دیدن برف [illegible]
لشکر [illegible]
و دیدن باران دلیل [illegible] بود و فراخی نعمت و دیدن
برف [illegible] فراخی روزی شود
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] مردم [illegible]
و فصل [illegible]
[illegible] فصل اول [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل دوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و الا نقض [illegible] بر نفس لازم می آید فصل سیم وجود واجب [illegible]
زیرا که اگر مرکب باشد اجزاء او باید متقدم از آن باشد
پس وجود قبلی از وجود باشد و آن تقدم شی بر نفس
و همچنین لازم می آید که مرکب واجب لنفسه باشد و نظر
با آنکه هر مرکب مرکبی [illegible] محتاج با جزا دارد و
پس لازم آید که بسیط باشد فصل چهارم حقیقت واجب اگر
غیر وجود باشد لازم آید که معدوم باشد و همچنین [illegible]
ترکیب ممکن [illegible] فصل پنجم سوای وجود عدم است که [illegible]
شی [illegible] و همچنین لازم آید که بعضی دیگر [illegible] باشد
و بعد حکایت [illegible] فصل ششم [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] دارد و [illegible] معلوم است

[illegible]

که مجهولات دارد و [illegible] مشهور است فصل هفتم
رسالت [illegible] فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] فصل هشتم علم نبوت
[illegible]
[illegible] که علم کسبی را [illegible] علم [illegible] که [illegible]
مجهولات [illegible] معلومات بطریقی که [illegible]
و این [illegible] تخلف کند زیرا که [illegible] عالم
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] بالقطع [illegible]
[illegible]

[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] اما [illegible]
[illegible] فصل نهم [illegible]
[illegible] مجهولات غایت صعوبت دارد زیرا که [illegible]
[illegible] فصل دهم چون علم نبوت بطریق [illegible]
[illegible] قال الله تعالی بعث فی
الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و
یعلمهم الکتاب و الحکمة [illegible] بطریق [illegible]
[illegible]
و کل من الله [illegible]
تمت بالخیر
۱۲۶۱

بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... حسن التخلص ...

[illegible]

... حسن المقطع این صنعت چنان است که شاعر ...

[illegible]

... حسن الطلب این صنعت چنان است که شاعر ...

[illegible]

... این صنعت چنان است ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در علم اخلاق و در اوصاف الاشراف [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده [illegible]

در بیان جمعیت آنکه گرد و سبک از حال [illegible]

[illegible]

صدق [illegible]

صدق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۵۱

[illegible]

شیخ صدوق نقل کرده که هرکه این دعا را در روز عاشورا هشتاد بار
و بروایت دیگر ده بار بخواند بتحقیق که وفات او در آن سال
نباشد و سالی که وفات او در آن باشد این دعا از خاطر او محو شود

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله ملأ المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش
و سعة الکرسی لا ملجأ و لا منجی من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع
والوتر و عدد کلمات الله التامات لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و هو حسبی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و ده بار صلوات بفرستد و بگوید
یا فارج هم کرب ذی النون و یا جامع شمل یعقوب و یا کاشف
ضر ایوب یا غافر ذنب داود یا سامع دعوة موسی و [illegible]
یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما طول عمری فی [illegible]

و از خشم بسیار زردی ... درد دندان

در شغال ... بیاز و در شغال حارا

مهم زرد ... ملهم تا نبه

اگر طرف راست درد کند نبض دست

به بندد و اگر طرف چپ درد کند

نبض دست راست ببندد ... درد

درد خواهد کرد و خارش زیاد خواهد شد

هر چه خارش دست زیاد شود درد دندان کم گردد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر آنچه آفرینش [illegible] / نشان [illegible]

[illegible]

بسی منزل است از من تا به تو / نشاید [illegible] الا به تو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو [illegible] / همان [illegible]

تو دادی مرا [illegible] / تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظامی بران پایگاه رفیع

بیاورد مصطفی را شفیع

در نعت حضرت پیغمبر صلعم فرماید

فرستاده خاص [illegible] / رساننده حجت استوار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفحه ۱۹

[illegible]

۱۸۲

[illegible]

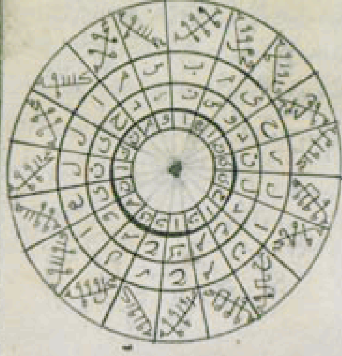
[illegible]

[illegible]

وفي بعض النسخ هكذا



وفي بعض النسخ هكذا



وفي نسخة اخرى هكذا



والدائرة التي تنقش عليه اذا كان [illegible] واما المريض [illegible]
او [illegible] لعدم القدرة على [illegible] ولم [illegible]
المقالات وهذه الدائرة [illegible] من [illegible] عليه الاسلام
وقد اخرجت ان [illegible] هذه الدائرة في لوح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذي [illegible]
[illegible] الاسم [illegible] في الابيات [illegible] قال [illegible]
[illegible] الدائرة [illegible]
ولم [illegible] هذه الدائرة [illegible]
[illegible] السلام عليه [illegible] والقول
[illegible] الامام [illegible] قال [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] والحروف [illegible]
[illegible] الاسم [illegible] الله الاعظم
[illegible] عليه السلام في الابيات المتقدمة حيث قال [illegible]
[illegible]
[illegible] الاسم الله الاعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]
[illegible] الدائرة

هكذا



والدائرة المباركة في بعض النسخ هكذا



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در حدیث وارد است که روز شنبه [illegible] حضرت

صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سبحان [illegible]

[illegible] المشرق و المغرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوم بوقف [illegible] در شش بیت

[illegible] در غزل

[illegible] قصیده و [illegible] سریع

کم در غزل بسیار قصیده و [illegible] سریع

[illegible] قصیده [illegible]

[illegible]

۱۱۰

[illegible] مصنفا و حی محمد [illegible]

که پیوسته عید سعید و خرمی روز فیروز [illegible] بر حصص

مقدسش مسعود و [illegible] [illegible]

لیلی و [illegible] [illegible] و دور [illegible]

و دولتش [illegible] لطف [illegible] متصل و همه ملوک

ربع مسکون در ظل [illegible] قصور [illegible] و صبح [illegible]

عطوفتش مستظل شوند [illegible] و [illegible] رفرف [illegible]

[illegible] کمترین [illegible] وجود [illegible] محمد

تمت [illegible] ذی [illegible] سنه ١٤١٣

شاها ز [illegible] گناه [illegible] بخشد [illegible] که بخشش [illegible] کنم [illegible]

آری [illegible] کار [illegible] عفو [illegible] چون [illegible] خشم [illegible]

تاریخ [illegible] شهر ربیع الآخر [illegible] ۱۲۵۱ [illegible]

[illegible] حب الامر [illegible]

۱۱۱

۱۱۲

حدیقه زمین بود که در بسیط هستی رهنورد [illegible]

شد [illegible] پدید گردید و خطه دیگر که چون حدیقه [illegible]

بگونه که نه درخت مثمر و نه رنگ گل [illegible]

و در وی [illegible] صنوبر [illegible] سهی سرو [illegible] دست [illegible]

نظر [illegible] تحسین [illegible]

[illegible] بدون تکلف [illegible]

[illegible] خسرو [illegible]

[illegible] بلندی [illegible]

[illegible] سخن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده

بیجاو قرحلی و بیجلو قرجنی کلک ...
بند و شرمند و الشرف ... دو ... شریف
لطیفه حضرت ... یعقوب ...
حق منفق ملل و مفرق فرق ... رسول و
بفضل ... بهر ... چشمه کوثر و تسنیم
جنت ... شیر ... حیدر
صفدر ... تسلیم ... بقدر کل قدر و موفق
و مشرف ... سمعت ... مضمون
... سر ... گردید یکی که چون
چهره دلبران منظر نستعلیق رنگارنگ و زیب و زیور
بر صفحه سیمین روی کشید حلیه لفظه شکین بود
ترجمه هم بهمین دستور صورت تحریر گرفت
بهرحرف که جمعیت نقطه نموده سیه رو حضم

پذیرنده عذر هر عذر جوی ... رزوی
عفت سوی کس ... درروزق
بر روی کس ... کلمه کرد
عهد فیروزی ... معدلت و سلطنت
حضرت ... قدرت سپهر بسطت زحل
رفعت مشتری ... مریخ صولت
خورشید منزلت زهره ... قطنت
قمر طلعت ... جهد بیدل
و نظیر فرخ رخ ... سکندر درجه
چهره مظفر ظفر ... بدل
چون نبی ... فریدون جم
رتبه ... سلطنت ...
من کل فتنه ... مملکت ... حین

بقربه و خلد فی قصور مشیده
و ملک حور رعین وجفده و طیف
طیبه ... خطره فردوس
و تقلب فی نعیم و سقی من تسنیم و شرب
من ... سلسبیل ... زنجبیل
... مستدیم للسرور
... من خمر ...
... لیس ...
... لیس ...
من ...
عفو ... من ...
له ... والله ...

وحکم عدل ... قصص قص و ...
نص ... حکم ... الازل ...
قدس ... و جمشید
سلطنت علیه رسل ...
... رحیم ...
کل ... التبجیل
... فنغفر رب کل ...
لی ...
حمد بی ... شکری ... صله عهد و
فرزون تحفه عتبه علیه جبروت و عظمت
بخشنده بی منت و دهنده بی علت
قدیم ... بچند و چه و چون قدیر ...
رهنمون پرده ... دردهر دردخوی

كلا اصلاح حاله والاعداد ولمآله وميعاده ولبه

الحمد المتزيد والمبيح لرسوله الحمد

[illegible]

ليه [illegible] درجه سرور محمد عمر رواداد کامکار آدراد وامر کرد کار

مالک ممالک اسلام عماد ملوک حکام عادل دل ملک آرا

سام حسام دارا را قدر عطارد سم امجد مع حلال اعلام دام اعلم

[illegible] کلام [illegible] الشام [illegible] نام [illegible] اول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حمدت من عظمت منته وسبغت نعمته وسبقت

غضبه رحمته وتمت كلمته ونفذت مشيته وبلغت

[illegible] حجته [illegible] قضيته [illegible]

متفضل من [illegible] [illegible] وموئل

من [illegible] رحمته [illegible] [illegible] من فضله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] وتوبتي [illegible]

عليه وشهدت [illegible] مخلص موقن وتفردته

[illegible] مؤمن متيقن ووحدته توحيد عبد مذعن

ليس له شريك في ملكه ولم يكن له ولي في صنعته

جل عن مشير ووزير وتنزه عن مثل ونظير علم

فستر وبطن فخبر وملك فقهر وعصي فغفر

وحكم فعدل لم يزل ولن يزول

ليس كمثله شيء وهو قبل كل شيء وبعد

كل شيء رب متفرد بعزته متملك بقوته

متقدس بعلوه متكبر بسموه ليس يدركه بصر

ولم يحط به نظر قوي منيع بصير سميع حكيم عليم

رؤف رحيم عجز عن وصفه من يصفه و

ضل عن نعته من يعرفه قرب فبعد وبعد

فقرب يجيب دعوة من يدعوه ويرزق

عبده ويحبوه ذو لطف خفي وبطش قوي

ورحمة موسعة وعقوبة موجعة رحمته

جنة عريضة مونقة [illegible]

وشهدت ببعث محمد عبده ورسوله و

صفيه وحبيبه وخليله بعثه في خير عصر وحين

فترة وكفر رحمة لعبيده ومنة لمزيده ختم

به نبوته ووضح به حجته فوعظ ونصح وبلغ

وكدح رؤف بكل مؤمن رحيم سخي

رضي ولي زكي عليه رحمة وتسليم وبركة وتكريم من

رب غفور رحيم قريب مجيب وصيتكم

معشر من حضرني بتقوى ربكم وذكرتكم بسنة

نبيكم فعليكم برهبة تسكن قلوبكم وخشية

تذري دموعكم وتقية تنجيكم يوم يذهلكم

ويبليكم يوم يفوز فيه من ثقل وزن حسنته

وخف وزن سيئته ولتكن مسألتكم مسألة

ذل وخضوع وشكر وخشوع وتوبة ونزوع

119

الحمد لله الملك المحمود المالك الودود

مصور كل مولود ومآل كل مطرود وساطح

المهاد وموطد الأطواد ومرسل الأمطار

ومسهل الأوطار وعالم الأسرار ومدركها ومدمر

الأملاك ومهلكها ومكور الدهور ومكررها ومورد الأمور

ومصدرها عم سماحه وكمل ركامه وهطل وطاوع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمدا علما للإسلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

السلام [illegible]

[illegible]

وحلل [illegible] الحلال وأطرح الحرام [illegible]

[illegible]

[illegible] أهل الصلاح والورع

[illegible]

[illegible]

[illegible] الكريمة [illegible]

رسول [illegible]

[illegible]

أسأل الله الكريم [illegible]

120

[illegible]

لابن أبي الحديد

كأنما الواصف [illegible] فيما [illegible]

في قولهم [illegible]

هذا ابن خطاب الأمير وإنه

أزكى البرية والأنام وأنجب

[illegible]